

به نام خدا

عشق با طعم گلاس

(مجموعه شعر)

www.ketab.ir

اسماعیل حقیقی (هابیل)

سرشناسه	: حقیقی، اسماعیل، ۱۳۳۵-
عنوان و نام پدیدآور	: عشق با طعم گیلان (مجموعه شعر) / اسماعیل حقیقی (هابیل).
مشخصات نشر	: لنگرود: آوای غزل، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۵۱ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-7774-14-6
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴ Persian poetry -- 20th century
رده‌بندی کنگره	: PIR ۸۰۲۲
رده‌بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۷۶۰۴۶۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

www.ketab.ir

آوای غزل

گیلان - لنگرود - صندوق پستی ۱۱۳۷-۴۴۷۱۵ تلفن همراه: ۰۹۱۱۳۴۲۰۴۰۱

عنوان کتاب	: عشق با طعم گیلان (مجموعه شعر)
مؤلف	: اسماعیل حقیقی (هابیل)
ناشر	: آوای غزل
حروفچینی و صفحه‌آرایی: هنر و اندیشه	
نوبت چاپ	: اول ۱۴۰۰
شمارگان	: ۵۰۰ نسخه
صحافی و چاپ	: پردیس دانش
قیمت	: ۸۰۰۰۰ تومان
شابک	: ISBN: 978-622-7774-14-6

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است و هرگونه کپی برداری به موجب قانون پیگرد قانونی دارد.

فهرست

۵	۱۲	پیش گفتار.....
	۲۳	گیسوی پریشان.....
	۲۵	عطرخوش عشق.....
	۲۷	اگر جام نبود.....
	۲۹	محو رخ جانان.....
	۳۱	یار می آید برم.....
	۳۳	دل در انتظار.....
	۳۵	قند تر از هر شکر.....
	۳۷	حدیث عشق دلناران.....
	۳۹	مصطفی عشق.....
	۴۱	نرگس فتان.....
	۴۳	خلوت سرای خلوتم.....
	۴۵	جامانده ام.....
	۴۷	آسیاب زندگی.....
	۴۹	معشوق.....
	۵۱	رقص تکمضراب کو؟.....
	۵۳	تشنه ی باده.....
	۵۵	رنگ خضابی بایدش.....
	۵۷	برو میخانه.....
	۵۹	عاشقان.....
	۶۱	آخرین تاوان عشق.....

- چهره‌ی نگار ۶۳
- راه عشق ۶۵
- دل عاشق ۶۷
- دلبر ۶۹
- دوست ۷۱
- عهد و وفایی دگر ۷۳
- آزاده منم ۷۵
- جان جهان ۷۷
- جلوه‌ی یار ۷۹
- دلدار ۸۱
- جمله به فرمان عشق ۸۳
- زیباترین صورت ۸۵
- سفره‌ی احسان ۸۷
- نظر بر دلبر ۸۹
- از ماجرا می‌رس ۹۱
- صنما ۹۳
- یاد بو جهان مکن ۹۵
- همره‌ی خسرو خوبان ۹۷
- پیر یگانه ۹۹
- دلبر پرده‌نشین ۱۰۱
- ای صنم ۱۰۳
- نمک زندگی ۱۰۵

۱۰۷		مرغ سحر
۱۰۹		قوم زیبا
۷ ۱۱۱		دلبر کنعانی‌ام
۱۱۳		درس عشق
۱۱۵		شیدای دوران
۱۱۷		ره عشق
۱۱۹		آینه‌ی روی تو
۱۲۱		دلبر شایا
۱۲۳		وادی طلب
۱۲۵		مضیق پندار
۱۲۷		سرود مهربانی
۱۲۹		دربار عشق
۱۳۱		چشمان بی‌قرارش
۱۳۳		هفت شهر موسیقی
۱۳۵		پنهانی و پیدا تو
۱۳۷		آتش‌به‌جان انداختی
۱۳۹		مرغ بوتیمار من
۱۴۱		کرامت‌های انسانی
۱۴۳		آرام جان عاشقان
۱۴۵		اقیانوس سرمستی
۱۴۷		خط پرگار
۱۴۹		دل خون‌بار

۱۵۱	 دلستان
۱۵۳	 دل به فریاد
۱۵۵	 سمفونی طبیعت
۱۵۷	 اقلیم عشق
۱۵۹	 یلدا
۱۶۱	 گرهِ از کار ما بگشا
۱۶۳	 با صد زبان گویا شدم
۱۶۵	 سودای محبت
۱۶۷	 خبری نیست
۱۶۹	 راه عشق
۱۷۱	 لیلای دگر
۱۷۳	 اسیر درگه میخانه
۱۷۵	 شراب ناب روحانی
۱۷۷	 جام می‌گسارها
۱۷۹	 جام لبریز را
۱۸۱	 جانِ جان ابرو
۱۸۳	 از حافظ برای حافظ
۱۸۵	 بی‌سروسامانی چند
۱۸۷	 تو با من گو
۱۸۹	 هم‌ره جانان
۱۹۱	 شکرانه‌ی عشق
۱۹۳	 سردی یاران

۱۹۵		نادره جانان منی
۱۹۷		لُجَه‌ی دریا
۱۹۹		جز سخن از عشق نگویم
۲۰۱		چون مار افسون کردمَش
۲۰۳		از عشق نپرهیزم
۲۰۵		خاکستر پروانه‌ام
۲۰۷		اسرار پنهانی
۲۰۹		عاشق دلباخته
۲۱۱		گوشه‌ی بیداد
۲۱۳		رحلت جناب خلیل دولتی
۲۱۵		نگین دل
۲۱۷		لعل آبدار
۲۱۹		افسون سودا
۲۲۱		عهد الست
۲۲۳		غمزه‌ی غماز
۲۲۵		دلبر ما
۲۲۷		درمان را چه شد؟
۲۲۹		وادی حیرانی
۲۳۱		چشم جان
۲۳۳		قامت یار
۲۳۵		فیض عشق
۲۳۷		دنیای دل

- ۲۳۹ خُم فلاطون
 ۲۴۱ این باغ بی بر آمد
 ۲۴۳ اشک آواره
 ۲۴۵ گذشت روزگار
 ۲۴۷ کثرت به وحدت آمد
 ۲۴۹ پنج روز زندگی
 ۲۵۱ قامت دلبر
 ۲۵۳ سرو ما
 ۲۵۵ تو را این جا چه کار امشب؟
 ۲۵۷ این عشق لا مروت
 ۲۵۹ گود زورخانه‌ی عشق
 ۲۶۱ شهره‌ی شهر جنون
 ۲۶۳ به دریا می‌روند
 ۲۶۵ چه حالی دارم!
 ۲۶۷ دریای عشق آرام نیست
 ۲۶۹ گردش روزگار
 ۲۷۱ خیمه‌های عشق
 ۲۷۳ ناله‌ی نی
 ۲۷۵ غزل مستانه می‌سازم
 ۲۷۷ خیالم گله دارد
 ۲۷۹ فرصت دیداری هست
 ۲۸۱ گله‌ی آدم از آمدن به زمین

۲۸۴		اسرار دل
۲۸۶		زخمه بر ساز غزل
۱۱ ۲۸۸		رطل گران داد
۲۹۰		جمال آفتاب
۲۹۲		عشق مادری
۲۹۴		عشق خوش فرجام
۲۹۶		عیش مُدام
۲۹۸		دوری از معتاد و اعتیاد
۳۰۰		ای...!
۳۰۲		حلقه‌ی درس
۳۰۴		سکوت موسی
۳۰۶		نالهِی شب‌گیر
۳۰۸		ملح نمکدان شما
۳۱۰		سرگرم در جنجال‌ها
۳۱۲		تو آیا چه؟
۳۱۴		ترانه‌ای چند
۳۱۶		شب‌نم عشق
۳۱۸		راز عشق
۳۲۰		قحطِ باران
۳۲۲		خالی ز هر زنگار باش
۳۲۴		خدایا عطا کن خرد
۳۲۶		عمر پیمانهِ

پیش گفتار

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

دفتر شعر (عشق با طعم گیلان) شامل حدود ۱۶۴ غزل است که درون مایه‌ی عاشقانه و عارفانه و تعلیمی دارد. چکیده‌ی ذهن شیدای من، در مورد عشق که جان زندگی است این اشعار در طول سیزده ماه از تیرماه ۱۳۹۹ تا مردادماه ۱۴۰۰ خورشیدی سروده شده.

این دفتر شعر چهارمین کتاب شعر من است. در این کتاب از انسان و عشق و عرفان و لطایف انسانی و هر آنچه مربوط به انسان است سخن رفته است با نگاهی مثبت به جهان انسانی آن گونه که حال اقتضا کرده است.

اصولاً شاعر جماعت عاشق است و به تعداد آدم‌های روی زمین عشق وجود دارد اما سرچشمه‌ی همه‌ی آن‌ها دل انسان است و دل مرکز کائنات.

چرا انسان عاشق می‌شود؟ فلسفه‌ای دورودراز دارد اما اگر عشق نباشد حرکت نیست، انگیزه نیست، ایثار نیست، پویایی نیست و...

عشق، گره از کار دل می‌گشاید. در شادی یا غم به روی انسان می‌گشاید. صیاد جان انسان است. روح بلند به انسان عطا می‌کند. به کینه‌ها و پلشتی‌ها، پشت پا می‌زند. سینه را دریایی می‌کند. شکیبایی می‌آفریند.

خیمه بر صحرا می‌زند. طالب کوه قاف معرفت است. خط بطلان بر
بت‌های رنگین معابد می‌کشد. انسان را لایق جانان می‌کند. شعله بر پیدا و
ناپیدا می‌زند. از مرغ خانگی، شاهین بلند آشیان می‌سازد و انسان را بی‌باک و
متهور و زبیده‌ی زندگی می‌کند.

عشق، دین و دل بر باد می‌دهد. دیده را مالا مال خون می‌کند و انسان را
نشئه‌ی گردش پیمانه می‌سازد.

ناز لیلی خریدن را هنر می‌داند. پروانه‌ات می‌سازد تا گرد شمع معشوق
بگرداند، آنگاه خاکسترت را در یادها می‌پراکند. عشق آدمی را گدای ناشناس
در میخانه‌ی آزادگی می‌سازد.

عشق گنج شایگانی است که در میقات جانان، اسرار پنهانی را هویدا
می‌سازد. در دریای عشق، عقل حیران است و کودکی نابالغ که از ترس دهان
شیر، پنهان است و ناپیدا. عشق به عاشق، تاج جهان بانی می‌بخشد و اسباب
سلطانی هدیه می‌کند. در دارالعیش عشق، کلاه‌ی معرفت با ضحاک
خون‌آشام، در البرز بشکوه، عدل و داد می‌ورزد.

بیرق عشق، بر بام هفت‌آسمان افراخته شده و جان عارفان را به معراج
فرزانگی می‌رساند. عشق در سودای خود، دل‌ها را چو عود در مجمر جان
می‌سوزاند تا عطر خوش‌بو، غم‌خانه‌ها را شادی سرا کند، اگرچه چشم و گوش
نامحرم این وجد و حال را درنیابد.

عشق، خانه‌ی دل را از غیر یار خالی می‌کند تا عاشق، در اندرون خود،
جانی دوباره یابد. خنده‌ی آتشین عشق، خنده‌ی اولین و آخرین است که دل
دریایی را جلایی دیگر می‌بخشد. کبک دل، زخمی چنگال باز عشق است که
میدان شطرنج دل را تسخیر می‌کند و آچمزی جانانه رقم می‌زند. عشق، تبریز
و شیراز و قفقاز نمی‌شناسد چرا که بی‌رنگ بی‌رنگ است و هیچ رنگی
بر نمی‌تابد. زبان عشق جهانی است و جغرافیای ناپیدا کران دارد.

حلوای شکرین زخم دل، مرهم حیات جان عاشقان است. در وادی

حیران عشق، سالکان، گریان و خندان‌اند.

۱۵

چراکه عاشق را به جرم عشق در شهر می‌گردانند تا عبرتی برای دیگران باشد. در طور سبنای عشق، انسان در کسوت چوپانی، ارج و مقام می‌یابد. در دنیای عشق، حکمت سقراط و عقل لقمان و ثروت قارون، راه به جایی نمی‌برد و رویینه تن اسفندیار، سپر می‌اندازد.

عشق را با چشم جان می‌توان دید که هزاران گنج پنهان در خود عیان دارد و هزاران کهکشان در دل قطره‌ای هنرنمایی می‌آغازد. قطره‌ی عشق، از آدم، انسان می‌سازد که جاه و مقام و ثروت و قدرت و رنگ و نژاد، در آن رنگ‌باخته است و زلال معرفت پرتوافشانی می‌کند. در دنیای عشق، قیامت را در سرو قامت معشوق می‌توان هویدا دید. بهشت ناب رخسار معشوق، پردیسی جان‌نواز است که در وصف نمی‌گنجد. نرگس یار، دام شکار است و زخم تیشه‌ی او، دل خون‌بار.

عشق، افسونگری است که مایه‌ی بیماری است. آن گه خود، پرستار دل عاشق. انسان را اگرچه از خود آزاد می‌کند اما روح آزاد او را گرفتار قفس شیدایی و دلدادگی می‌سازد. عشق جمع اعضاء است و پارادوکس حیات را برپا نگه می‌دارد.

نقطه‌ی خال رخ معشوق، مرکز پرگار حیات جهانیان است که در هروله‌ای پاک، روزان و شبان، حیران و سرگردان، تو را از نو به نقطه‌ی آغاز می‌کشاند و «همچنان دوره می‌کشد شب را و روز را، هنوز را» عشق، سیر صعودی دارد و چونان عشقه بالارونده است؛ اما همه چیز را در خود می‌پیچاند و جانسان را می‌ستاند. تا خود بالا و بالاتر رود تا دیگر چشم نامحرم او را نبیند. در دنیای حواریون عشق، یهودایی نمی‌یابی. همه عاشق‌اند و خنیاگر. بر سفره‌ی عشق، رزق حلالی است که قال و مقال آدمی را برنمی‌تابد اگرچه نان و نمک و پیازی بیش نباشد.

خوش‌تر ز عشق و عاشقی، دنیایی نیست. اوقات عاشقان، همه روز است